

تو من و

مجموعه شعر

مهرگان علیدوست راد
مسعود رضائی خلیق

شابک: ۶ - ۰۷ - ۵۸۶۸ - ۹۶۴

علیدوست راد ، مهرگان

من و تو ، مجموعه شعر / مهرگان علیدوست راد ، مسعود رضائی خلیق ، شادمان ، ۱۳۸۱ ،
۵۶ صفحه

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

شعر فارسی قرن ۱۴ ، الف رضائی خلیق ، مسعود پ . عنوان
۸ م ۹۴۴۸ ل / ۸۱۵۱ PIR
م ۸۵۴ع
۱۳۸۱ کتابخانه ملی ایران

انتشارات شادمان

لاهیجان ، خیابان پرستار ، مقابل دانشکده پرستاری و مامائی ، پلاک ۳۹ - تلفن ۴۵۳۷

نام کتاب : من و تو

شاعران : مسعود رضائی خلیق

مهرگان علیدوست راد

حروفچینی : واحد رایانه مرکز

چاپ : شادمان

صحافی : علی تقوای معصومی

طرح جلد : مسعود رضائی خلیق

تیراژ : ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ : اول - زمستان ۸۱

به جعفر خادم

بخش اول :

مسعود رضائی خلیق

کاکتوس

سورن به زمین و آسمان می زند
کاکتوس که به من شک دارد .
تیغهایی که بر انگشتهایش ، برگ ...
بر چشمهایم ترک می کشند .
او با دستهایی که در رقص خشکیده اند
سوء ظنش را به بالا فشار می دهد .
سوزن به تخم چشمهایم می زند
کسی که به زمین و آسمان شک دارد .
این آسمان از این شورتر
ترک نمی خورد .

ظهر

پله پله از دستهایش بالا رفت

با مشتی خون

مردی که معماران دو گلدسته بر انتهای بازوانش بنا کرده بودند.

گنبد دستهایش را آبی بلند کرد و آسمان

رویش نشد که رویم سیاه بگوید و

گونه های افقی اش سرخ خجالت کشیدند.

مرد از دالانی که معماران داخل دستهایش تعبیه کرده بودند

پله پله بالا رفت.

گنبد دعای زیر لبش را به دست گرفت

به بالا پرت کرد

و خون از دريچه هایی که ظهر را صدا می کردند

جایی برای چکیدن نیافت .

سیب

نیوتن باز عاشق یک سیب شده است
از همان اول یک سیب روی سرتان ورم خواهد کرد.
پس زیاد مجذوب کسی که دیرپازود از آسمان می افتد نباشید
یکی از همین ضربه ها کافیست
تا شما برای همیشه به سیب فکر کنید .
از آن به بعد اگر کسی به شما فکر کند
درست مثل نیوتن عاشق خواهد شد .
نه که بد باشد !
نیوتن هم هر وقت کسی روی سرش ورم می کرد
می توانست سیب بخورد .

دست

یک دست منتظرم یک بمان بمان رفتن
یک قطره دست ... نبیند کسی که گریه ... و زن
با حدس فاصله می گفت : دست روی دلت
نگذار ! می شکنند انتظار ! ... گفتم : من
این شاخه ... منتظرم ... با تکان تکان ... برگرد !
این دست بین دل و انتظار من ... حتما
یا دل شکسته شد از انتظار این شاخه
یا انتظار تو آویخت دست بر گردن

قطار

از ایستگاه تو در کوچه های ذهن قطار
یک حدس طوسی آواره بی بلیت سوار /
شد . کیف دستی خوابش به روی حوصله ای /
سر رفته از سفر ریل خستگی . صدبار /
در خواب دیشب کوچه ، ندیده ای کولی .
در خواب دیشب من مبهمی و او بیدار /
از خواب کوچه ی ذهنم . بمان ! و ترمز جیغ!
جایی که خواب مرا برده تا تو مبهم و تار

آشنایی با یک حوافضائی

سکوت

شوتی بلند . . سوت من به سمت سکوت
حرفی شبیه سنگ زیر کفش که شوت /
کردم و کوچه کفشهام را که تلف /
لفظ کرد ، لال شد . هنوز هم مبهوت /
نوک زبان کوچه ام که اسم کسی /
را پا به پای من سکوت کرد . سوت /
زد . سوت زد . سکوت . . . بر نمی گردد
از انتهای کوچه ، رد پای سکوت

چاله

شلپ

توی هر چه لج . . .

کدام چاله تریم؟

رنگ مردی گود

که بغضهایش همه فسفری؟

شلپ

خجالت . . . می کشم اخم این چتر را پایین

نبیند کسی ضد آب این قیافه را

ببین!

باید به این دوزیستی گل آلود عادت کرد .

نردبان شده آوند های نخعی ام

من از سیاه هایی توی این کفش افتاده ام

همان سیاه که صورتم

شلپ

این صدای کفش فسفری . . . که روی آب سوراخ .

دیوار

دلم قلاب گرفته بالا بروم از تو
طناب اینهمه روی شانه ریخته ای خودت .
کوتاه تر از تو دیوار
نه که پیدا نمی ...

گیرم بگیردم پلیس که نیفتم

از دیواری بالاتر نرفته ام که

طناب انداخته باشد

این همه از روسری اش بیرون

فرقی نمی کند از کدام طناب آویزان شدن
وقتی دستم به شانه هایت نمی رسد .

جام جهانی جمشید

کوروش کبیر بلیت مسابقه را از بازار سیاه . . . خواب می بیند
آرش کمانگیر ، هجده قدم مانده به دیوار دفاعی تیم چین
ضربه آزاد مستقیم
کاپیتان نادر پشت توپ
اصابت
به چشم هندوی پیری که
پخش ماهواره ای این مسابقات را بر عهده دارد
خاقانی در جایگاه ویژه
فردوسی رستم را به سر مربی اشاره می کند
یک لحظه غفلت خط دفاعی
ضد حمله سعد بن وقاص
تکل از پشت رستم فرخزاد
که از داور کارتتی سیاه شبیه هلال قرمز می گیرد
و روی سینه اش می چسباند .
خروج بی موقع یزدگرد سوم

مردی از میان تماشاگران سنگ آسیابش را به داخل زمین
پرت می کند

شوت

طاق دروازه

طاق

طاق

مدائن

و کوروش هنوز جام جهانی جمشید را خواب می بیند .

گل

این واژه ها پاس که خوب ندهند
پیراهنشان را رنگ نمی کند
کسی

نگفته کمی فکر هم به دروازه خودتان
بوی گل می دهد این پاسکاری که هر چه دقیقتر، من شاعر تر
یک ، دو کنند هر دو شماره
یک استعاره به تور دروازه می چسبید .
این جمله ها را فقط من می توانستم توی زمین بفرستم .
مهم نیست فکر کردن به کدام دروازه .
وقتی گل همچنان تنها علاقه مشترک همه شاعران است .

دیود

فکری فلزی روی سرم ذوب می شود .

سرگرمی جالبیست

سر دیگر این دیود را کسی سر تو لحیم می کند .

این دیود مثل من توی فکر توست .

این دیود مثل تو اصلاً به سوی من فکر نمی کند

همه جریان از این قرار است

قرار است جریانی از سر تو به سر من ...

فکرش را هم نکنی ...!

فقط من ها به تو ها

سر منها که تو باشی ...

ستاره

یک تار

دو تار

سه تار می زخم روسری آسمان را کنار

ستاره ای لای موهای تو سبز شده است

مثل انتظار سفیدی که زیر پاهای شب ؛ علف

چهار تار تر از این شبی را ریش ریش در چنگ نشمرده ام

شاید تو آن شبی که هر روز ستاره هایت سفید تر

پنی سیلین

چندمین آستین بالازده از این عشقم
که اینگونه تستم می کنی ؟
این دست از این سوزن که تویی
پا پس نمی کشد .
دلم می خارد از تو
دلم می خواهد از تو را تا فکر تو ام
بی درنگ لای دنده هایم سوزن می شوی
و تو آن سرنگی که آخ!
آخرش سرخ می شوم ،
سرم را می خارانم
و می گویم که من همیشه به تو حساسیت داشته ام .

پیچ خطرناک

این همه آدم را یک پیچ گوشتی سرگردان کرده است .
لطفا یک دور در جهت عقربه های ساعت ...
و مطمئن شوید که این پیچ هیچ شباهتی به دم عقرب ندارد .
آن وقت با آچاری در دست
من به عقربی می مانم که با دم سرش را سفت می کند
با شیاری بر فرق سر
که با پیچهای معمولی فقط دو دست بر کمر فرق می کنم
لطفا به احترام پیچهای سالخورده یک دور برعکس عقربه های
ساعت بایستید
مواظب باشید پایتان در شیار فرق
سر شیار ...
سر فرق ...
من یا شما چه فرق می کند ؟
پیچی که مرد یک عمر دور خودش چرخیده است .

خودکار

این خودکار تمام کرده است .
فکش را هم اگر به دستمال ببندی
این مرده بی ادب است
گاه مثل چکش بلند می شود و
کفنش را جوهری می کند.
لطفاً برای تمام میخهایی که به آنها تجاوز کرده است
لطفاً برای تمام الفبایی که کاشته است
بیایید بر این راز سرپوش بگذاریم :
او هرگز آلت دست کسی نبوده است .

بوم

این جمله قطره ای است که روی بوم پرت می شود
پرت می شود از تاب
لو می رود که زبان قلم مو در آورده است
این بوم بین دو هوا تاب بازی می کند
و آنقدر بزرگ شده است که مثل تیر از چله ی تابستان در
نرود
این بوم هوای همه ی لکه ها را ابری می کند
تو اما می توانی رویش تا ابد تنها لکه ابری را که بلدی
و قلبش تیر خورده بکشی
تیر بخورد به این تابستان که کسی ازش پرت نمی شود

خروس جنگی

تقدیم به هوشنگ ایرانی

نقشی از خروس بر دیوار غار

قار قار قارهای نخستین

کار با زغال

که با همه کلاغها... سر جنگ

جیغی که پاش بی محل روی این دیوار کشیده شده .

این خروس جزغاله لقمه گلوگیری برای همه غارها خواهد بود

حالا که بنفشه های سرطانی بر گلپوش روییده اند .

درخت

سهم من از تمام درختان شهر
پلاکی است که بر پیشانی دختری نکوبیده ام
این شماره دیواری را به یادت نمی آورد
که سر شاخه ای را به سرنوشت خویش راه نداد ؟

(درخت شماره من

درخت شماره من ها

درخت شماره ...)

تنها دیواری که مهر درختی را به سینه اش نکوفت !
مکوب سنگ این پلاک را بی جهت به پیشانی ات !

جدول

طعم باران می دهد جدولی که
خیابان را در خود حل کرده است .
این چاله های سیاه
چتر آدمهایی است که حرفی برای گفتن ندارند .
نام تو اما دهان همه را باز خواهد گذاشت .
کلید بینداز !
من برای تمام این خانه ها حرف دارم .

٪

در های های هوایی شبیه تو در سر
با انفجار گلو بغض گاز اشک آور
از دست داد دلش را و دست و پایش را
گم کرد راه فرار از تو را دل سنگر
بعدش اصابت ترکش به مرگ یک سرباز
با نشت خاطره از لابلای همدیگر
از جبهه ی تو کسی زنده بر نمی گردد
این را نوشت و جان باخت مرده ای صد در

پایان بخش اول

بخش دوم :
مهرگان علیدوست راد

به زودی افزوده می شود .